باستان‌شناسی در آسیای مرکزی

دکتر منوچهر ستوده

باستان‌شناسی در آسیای مرکزی، تألیف گرگوار فرامکین، ترجمهٔ صادق ملك شهمیرزادی، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۲.

مطالب کتاب مشتمل است بر مقدمهٔ مترجم (دو صفحه)، پیشگفتار مؤلف (نه صفحه)، هفت فصل و پی‌گفتار:

○ **فصل اول** کتاب دربارهٔ «قزاقستان» است و مؤلف این دشت پهناور را به قزاقستان مرکزی و قزاقستان شرقی و قزاقستان شمالی و قزاقستان غربی و جنوب و جنوب شرقی قزاقستان تقسیم کرده است و بیشتر به مطالب جغرافی روز متکی است و سعی کرده تا پیشرفتهای صنعتی قزاقستان را که زیر سایهٔ روسها به منصّهٔ ظهور آمده، نشان بدهد. سپس به دورهٔ سنگ و دورهٔ برنز و دوره‌های پس از آنها می‌پردازد. به بخش آخر، یعنی «جنوب و جنوب شرقی قزاقستان»، که می‌رسد میان دو هلال می‌نویسد: «(به استثنای خوارزم شرقی)». سپس به کنده‌کاریهای روی سنگ در نواحی ذکر شده می‌پردازد تا به بخش «حاصل سخن» می‌رسد.

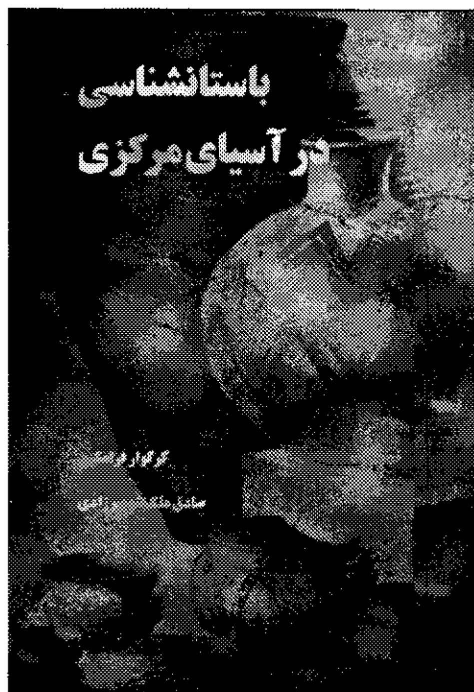
○ **فصل دوم** دربارهٔ «قرقیزستان و درهٔ فرغانه» است. عناوینی که در این فصل ذکر شده عبارت است از: ۱. کلیات؛ ۲. نکات برجستهٔ تاریخی: الف) عصر سنگ، ب) دورهٔ برنز (از هزارهٔ دوم تا اول بیش از میلاد)، ج) دورهٔ سکاها (تقریباً زمانی بین قرن هفتم تا چهارم بیش از میلاد)، د) ووسون (قرن دوم بیش از میلاد تا قرن اول میلادی و بعد)، هـ) هونها (از اواسط قرن اول تا قرن چهارم میلادی)، و) ترکها؛ ۳. بررسی منطقه‌ای: الف) درهٔ تالاس (طراز)، ب) درهٔ چو، ج) منطقهٔ اطراف دریاچهٔ ایسیك کول، د) تیان‌شان مرکزی و چاتکل، هـ) قرقیزستان جنوبی، و) درهٔ فرغانه، ۴. حکاکی روی سنگ: الف) کنده‌کاری روی سنگ، ب) باباس یا لباسهای سنگی.

○ **فصل سوم**- اشاره‌ای تاریخی؛ امپراطوری کوشانیان.

○ **فصل چهارم**- تاجیکستان: ۱. کلیات، ۲. دورهٔ سنگ ۳. دورهٔ برنز و بعد از آن: الف) نواحی پامیر، ب) جنوب غربی تاجیکستان: دره‌های وخش و کافرنیکان: ۱- درهٔ وخش، ۲- درهٔ کافرنیکان، ج) تاجیکستان شمالی: ۱- قایراق قومی، اسفره، ۲- مغ‌کوه، ۳- پنجکنت، ۴- حاصل سخن... الخ

قصد ما در خلاصه کردن تقسیم‌بندی مطالب کتاب و نشان دادن فصول آن، این بود که خواننده خود متوجه شود که این تقسیم‌بندی فقط از این نظر تهیه شده است تا تقسیمات جمهوریهای پنجگانهٔ روسها را در خاك ورارود (ماوراءالنهر) به کرسی اثبات و تثبیت بنشاند و مدلّل سازد که این تقسیمات برتر از تقسیمات هزار سالهٔ جغرافیای اسلامی است. گذشته از این فقط تقسیمات جدید را به ذهن خواننده بار کند تا یادی از تقسیمات منطقی قدیم به ذهن خواننده خطور نکند و تقسیمات فعلی را نخستین و آخرین تقسیمات جغرافیایی بداند.

به نظر ما اگر مؤلف محترم ادوار مختلف باستان‌شناسی و تقسیمات اصلی آنها را در نظر می‌گرفت و نقاط جغرافیایی را زیر آن عناوین می‌آورد به‌مراتب بهتر از این تقسیم‌بندی بود و مطالب در ذهن خواننده بهتر می‌نشست. از اینها گذشته مؤلف محترم که پایهٔ تقسیم‌بندی کتاب خود را روی جمهوریهای پنجگانه قرار داده، دچار سرگیجه است. او در پیشگفتار خود می‌نویسد: «تأکید این بررسی بر آن قسمتی است که به 'جماهیر شوروی آسیای مرکزی' (شامل قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، اوزبکستان، ترکمنستان) شهرت یافته است. در این کتاب مقصود از 'آسیای مرکزی شوروی' منطقه‌ای است شامل قزاقستان و آنچه 'سر دنیا' یعنی آسیای مرکزی نامیده می‌شود. پیش از این آسیای مرکزی



'ترکستان غربی' نامیده می‌شد. در شوروی معمول نیست که قزاقستان را هم جزو 'آسیای مرکزی' به حساب آورند» (ص ۵).

تقسیمات پنجگانهٔ روسها بی‌پایه و غیرمنطقی است

صاحب *حدودالعالم* دربارهٔ حدود و سامان نواحی جغرافیایی می‌نویسد: «ناحیتی از ناحیتی به چهار روی جدا گردد: یکی به اختلاف آب و هوا و زمین و گرما و سرما. و دوم به اختلاف دینها و شریعتها و کیشها. و سیم به اختلاف لغات و زبانهای مختلف. و چهارم به اختلاف پادشائیها. و حدِ ناحیتی از حدِ ناحیتی دیگر به سه چیز جدا شود: یکی به کوهی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت بگذرد، و دوم به رودی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت برود. و سیم بیابانی خرد یا بزرگ کی میان دو ناحیت اندر باشد.» (ص ۵۷).

روسها در تقسیم کردن خاك ورارود (ماوراءالنهر) به پنج جمهوری هیچ یك از این پایه‌ها را در نظر نگرفته‌اند. یکی از نویسندگان تاجیك رساله‌ای درباب این تقسیم‌بندی نوشته و این تقسیم را «تبر تقسیمی» خوانده است. یعنی روسها تبری به دست گرفته و از هر جا که سیاست روز ایجاب می‌کرد، بریده و جمهوریها را از هم جدا کرده‌اند. تاجیك فقط در تاجیکستان نیست، در بخارا و سمرقند نیز تعداد تاجیکان زیاد است. چون بخارا و سمرقند در تقسیمات پنجگانه جزء ازبکستان افتاده، تاجیکانِ این دو شهر و ایرانیان مقیم سمرقند ازبك قلمداد شده‌اند و ایشان هرچه فریاد کرده‌اند که ما تاجیك و ایرانی هستیم، مأموران ادارهٔ آمار به سخن ایشان گوش نداده و شناسنامهٔ اوزبکی برای ایشان صادر کرده‌اند. پس از اینکه ما شناسنامهٔ ایشان را دیدیم به این غلط کاری پی بردیم

پایه و مایهٔ تحقیقی فرامکین

فرامکین فصل پنجم کتاب را به اوزبکستان اختصاص داده و می‌نویسد: «قسمت اول خوارزم و نواحی مجاور آن جیحون و سیحون».- تا امروز در هیچ یك از کتب جغرافیایی ما جیحون و سیحون جزء نواحی ورارود نبوده است. جیحون را می‌توان سامان خوارزم به حساب آورد اما سیحون یعنی «سیر دریا» که سامان «ورارود» است و حد فاصل میان شهرنشینان و مردمان ساکن دشت است و فرسنگها از جیحون فاصله دارد چگونه می‌تواند جزء نواحی خوارزم به حساب آید؟

فرامکین در ابتدای فصل پنجم می‌نویسد: «در این فصل از نامهای جدید دو رودخانهٔ جیحون و سیحون که آمودریا و سیردریا خوانده می‌شوند استفاده خواهد شد. برای سرزمینی که خوارزم نامیده می‌شود، نه نام قابل قبولی برای همگان وجود دارد و نه با املای معینی نوشته می‌شود، دو کلمهٔ خوارزم و خوارزمیان به صورتهای مختلفی نوشته شده است». سپس این نامها را بدین ترتیب پشت سرهم می‌نویسد:

Khorezm, Khorezmian, Khwarezm, Khwarizm, Khwaresm, Khorasmia, Chorezmia, Chorezm.

اگر نقصی در گوش فرنگان و در الفبای لاتینی است، گناه کلمهٔ خوارزم چیست؟

فرامکین در دُنبال همین فصل می‌نویسد: «براساس نوشته‌های بیرونی و نظر برخی از دانشمندان شوروی دلیل محدودیت اسناد کتبی در مورد خوارزم، از بین بردن دانشمندان خوارزم و نابود کردن اسناد کتبی توسط اعراب است.».- دانشمندان شوروی از چه راه به این نظریه رسیده‌اند؟ مگر غیر از گفتهٔ بیرونی سند دیگری در دست دارند؟

و سپس می‌نویسد: «مهمتر از همه اینکه شاید اصولاً تمدن پیش از اسلام خوارزم، فاقد اسناد کتبی بوده است.».- یعنی می‌خواهند بگویند گفته‌های ابوریحان باطل و بی‌اساس است.

فرامکین در دنبال همین مطلب می‌نویسد: «چنانچه خواسته باشیم فعالیتهای پژوهشی تولستف را که معمولا از میان صحراهای شن می‌گذرند در مرزبندی فعلی محدود کنیم، کاملاً غیرمنطقی خواهد بود.».- در این صورت معلوم نیست چرا فرامکین خود را گرفتار مرزبندی فعلی کرده تا عمل خود را «کاملاً غیرمنطقی» بداند.

مطالب این فصل بیشتر متکی به نظرات تولستف است که بیشتر ذهن او متوجه بهره‌برداری و شورشهای سیاسی علیه حکومت مرکزی و نظام ملوك‌الطوایفی و انقلاب صنعتی و امثال

این گونه افکار مارکسیستی است که هیچگونه ربطی به نظام اجتماعی ما ندارد.

سرانجام فرامکین می نویسد: «نتیجهٔ بررسیهای متعددی که در خوارزم و سرزمینهای مجاور آن توسط تولستف انجام شده است، در مجموعه‌های بیشماری کتابها، گزارشها و مقاله‌ها چاپ و منتشر شده است. گاهی مطالب این نوشته‌ها چنان با یکدیگر متناقض اند که دانش‌پژوهانی را که با موضوع آن آشنایی ندارند گیج می کند.»ـ مخلص هم که طلبه‌ای بیش نیست فعلاً با خواندن این مطالب گیج و گنگ شده است.

سخن به درازا کشید. اگر قرار باشد تمام مطالب کتاب را مورد دقت و بررسی قرار دهیم باعث اتلاف اوقات خوانندگان خواهیم شد. برگردیم به پیشگفتار مؤلف و نظر او را نسبت به باستان‌شناسان شوروی و باستان‌شناسان اروپایی بخوانیم. او می نویسد: «به طور مسلم این وظیفهٔ دانشمندان غربی است که به رغم اختلافات عقیدتی و مسلکی و بدون تعصب و پیشداوریهای نادرست، هرچند که کهنه و مزمن شده باشد، با فعالیتهای همکاران خود در شوروی آشنا شوند. در میان دانشمندان غربی این باور غلط رسوخ پیدا کرده بود که چون تفسیرهای دانشمندان شوروی از آثاری که در نتیجهٔ حفریات صحیح و مطابق با موازین علمی به دست آمده‌اند توأم با جهت‌گیری‌اند، قابل اطمینان نیستند. دلیل این امر را هم وابستگی بیش از حد باستان‌شناسان شوروی به عقاید مارکسیستی می‌دانستند که به امور علمی نیز رخنه کرده است.»

فرامکین سپس مسئلهٔ «اروپا محوری» اروپاییان را یادآور می شود: «غربیها سعی دارند انتهای تمام راهها را به رُم بکشانند. این خودبینی و خودخواهی نیز سبب جدایی میان دانشمندان شوروی و اروپا شده است.»

کار مترجم

مترجم محترم در مقدمهٔ دو صفحه‌ای خود می نویسد: «روش من در ترجمهٔ کتاب حاضر به این صورت بود که سعی کردم امانت کامل را حتی به قیمت طولانی شدن جملات فارسی رعایت کنم. بنابراین هیچ کلمه یا عبارت و جمله‌ای را تغییر ندادم.»

جمله‌بندی و محل فعل و نحوهٔ اسناد و سایر روابط نحوی زبان انگلیسی با زبان فارسی اختلاف دارد. اگر قرار باشد در ترجمه، جمله‌های سادهٔ انگلیسی را به جمله‌های سادهٔ فارسی ترجمه کنیم و همین طور جمله‌های مرکب و مختلط انگلیسی را که کلمات بعضی از این جمله‌ها به دو سه سطر می رسد عیناً به فارسی برگردانیم با سبك نگارش فارسی درست در نمی‌آید. اگر جملات فارسی تحت تأثیر سبك نگارش انگلیسی قرار گیرد و بدون سبب طولانی شود، درك مفاهیم آنها مشکل خواهد شد. رعایت امانت در ترجمه، رعایتِ نقل فکر و اندیشهٔ مؤلف است نه حفظ جمله‌بندی و سبك نگارش او. چنین ترجمه‌ای سلیس و روان از آب در نمی‌آید و تحت‌تأثیر سبك نگارش زبان اصلی قرار می گیرد و ترجمه ثقیل و غیرقابل درك می شود. مترجم می باید دو سه جمله از زبان اصلی را بخواند و مفهوم و فحوای آن را درك کند و سپس آن مفاهیم را به زبان خود بنویسد. اگر قرار باشد لغت به لغت یا جمله به جمله تابع سبك نگارش زبان اصلی شویم نمی‌توانیم فکر مؤلف را به جملات روان فارسی در آوریم و در ترجمهٔ این کتاب این نقص مشهود است.

اغلاط چاپی و لغزشهای دیگر ترجمه

ص ۲۰/ س ۲: به جای «حوضه»، «حوزه» باید نوشت.

۲/۲۰: رودخانهٔ «ایسیك کول» نداریم؛ «کول» یا «گول» به معنی تالاب و دریاچه است. به جای رودخانه، دریاچه باید نوشت.

۱۸/۲۲: «طراز» به جای «تاراز» صحیح است.

۱۱/۲۴: «تائو» شکل دیگری از «داغ» و «تاغ» است و به معنی کوه است. جزء اول کلمهٔ «کارا» به «قرا» باید تبدیل شود. شکل صحیح این نام «قراتائو» است.

۱۴/۲۴: چیمکن، که ظاهراً در متن انگلیسی هم با همین تلفظ (chimken) است، غلط است و صحیح آن «جیمکنت» است.

۹/۲۸: «مجموعهٔ با شکوه پطر اول که هم‌اکنون در موزهٔ ارمیتاژ نگاهداری می شود».ـ بهتر بود این مجموعه که مربوط به قرن دوم میلادی است به نام سرزمینی که در آنجا یافت شده خوانده شود. پطر کجا قرن دوم میلادی کجا.

۱۳/۳۳: «تعداد اشیاء طلائی گور شمارهٔ ۵ مشهور به گور طلائی متجاوز از چندین صد عدد بود».ـ روسها از آمار دادن هم می‌ترسند با اینکه آمار دقیق این اشیاء ضبط و ثبت دارد.

۱۶/۳۳: «غلافی که با سر پیکان ترصیع شده بود.».ـ معنی عبارت روشن نیست

۶/۳۷: «طراز باستانی» به جای «تاراز باستانی» صحیح است.

۲/۳۹: «استودان» به جای «استخوان‌دان» از قدیم به کار رفته است

۱۵/۴۰: نژادی به نام نژاد اروپایی نمی شناسیم. اروپایی خود نژاد آریایی است

۱۱/۴۱: «آق تپه» به جای «اك تپه» صحیح است.

۱۴/۴۵: نویسنده معتقد است که «تمدن 'مهنجو دارو' بر اثر یورش هند و اروپاییان نخستین یا قوم آریایی به طور کامل از پای در آمده اند».ـ وجود نژاد آریایی مسلم است اما نژادی به نام «هند و

اروپایی» از واژه‌های ساختگی و «اروپا محوری» است. هنوز بر ما ثابت نیست که آرپاییها به تمدن «مهنجو دارو» یورش برده باشند تا چه رسد به اینکه آن را کاملا از میان برده باشند.

۲/۴۶: قبایل حاشیهٔ تمدن سند کدام قبایلند و نام آنها چیست؟

۱۶/۴۶ و ۱۷: خود نویسنده یورش آریاییها را به هند نفی کرده و می‌نویسد: «چنانچه بتوان گفت که چنین امری واقعیت داشته باشد.»

۹/۴۷: «بطن آسیای مرکزی» یعنی چه و چه نقاطی جزء این بطن هستند؟

۱۲/۵۱: «به علت غیرقابل کشتی‌رانی بودن رودخانه‌ها که فاقد قابلیت برقراری ارتباط‌اند، در کنار این رودخانه‌ها تمدنها تکوین نیافته‌اند.»ـ در صورتی که تمدنها فقط در کنار رودخانه‌ها و حاشیهٔ دریا تکوین یافته‌اند.

۱۰/۵۴: «برنشتام اصطلاح 'سکا' را بر 'سیت' ترجیح می‌دهد.»ـ مگر سکا غیر از سیت و اسکیت است؛ اینها واژه‌های جدید است که براثر نقص شنوایی و نقص الفبای فرنگان به وجود آمده. این نام در *اوستا* به شکل «سکا» ضبط است و آنان را به سه قوم تقسیم کرده است.

۱۷/۵۵: «در نتیجهٔ فشارهای وارده توسط قبایل کوچنده که از شمال سرازیر شده بودند».ـ این کارخانهٔ آدم‌سازی و آدم‌ریزی در کجای شمال است که این همه قبایل کوچنده را تحویل جنوب می‌دهد؟

۱۳/۶۳: مؤلف در این سطور تمدن و فرهنگ ایران و آسیای مرکزی را از هم جدا نشان می‌دهد و می‌خواهد سرزمین «ایرانویج» را از ایران کنونی جدا کند.

۱۷/۶۴: «بالاساغون» به جای «بالاساگون» صحیح است.

۶/۷۴: «مارگلان» را به «مرغیلان» و «کوکند» را به «خوقند» و «اندیژان» را به «اندیجان» و «نمانگاه» را به «نمنگان» و در سطور بعد «کانی بادان» را به «کان بادام» و «ایسفارا» را به «اسفره» باید تصحیح کرد.

۱۴/۱۰۱: «کافرینگان» غلط چاپی است و باید به «کافرنیکان» تبدیل شود. در سطور بعد «ایسفارا»، همان «اسفرهٔ» فرغانه است.

۱۰/۱۰۹: «اجنّه‌تپه» به جای «آژینا تپه» صحیح است.

۱۵/۱۱۳: سطوری دربارهٔ «تخت قباد» و «گنجینهٔ جیحون» است که به دست انگلیسها افتاده و نشان می‌دهد که روسها تنها غارتگر گنجینه‌های «ورارود» (ماوراءالنهر) نیستند.

۸/۱۱۹: «قایراق قومی» به جای «کایراك قومی» و «اسفره» به جای «ایسفارا» صحیح است.

۹/۱۲۱: «دیواشیج» و در فهرست اعلام «دیوایوشیج»، که ظاهراً «دیواستیج» صحیح است.

۱/۱۳۸: «توپراق قلعه» به جای «توبراك قلعه» صحیح است

۸/۱۳۸: «گرگانج» به جای «گرگان دژ» و «کهنه اورگنج» به جای «قونیه اورگنج» صحیح است.

۱۸/۱۳۸: مؤلف متوجه شده که فعالیتهای باستان‌شناسی را در مرزبندیهای فعلی نمی‌توان محدود کرد. او می‌نویسد «ولی چنانچه خواسته باشیم فعالیتهای پژوهشی تولستف را که معمولا از میان صحراهای شن می‌گذرند در مرزبندی فعلی محدود کنیم کاملا غیرمنطقی خواهد بود.»

۱۱/۱۴۴: «ساری قمیش» به جای «سرکامیش» و «آقچه دلتا» به جای «آق‌چا دلتا» و در سطور بعد «قراقالپاق» به جای «قره‌قالپاك» صحیح است.

۹/۱۴۶: «ککته‌منار» به جای «کل تمینار» صحیح است.

۱۲/۱۵۰: «علاوه بر اینها یهودیان و یك گروه کوچك مسیحی نیز در خوارزم زندگی می‌کردند».ـ در کجای خوارزم؟

۱۷/۱۵۱: «از آنجائی که دوره‌های مختلف فرهنگی متعددی در یك محل باستانی مشخص شده‌اند گاهی نام یك محل در چند مورد تکرار شده است. چنین روشی همیشه میسر نبوده است».ـ از جملهٔ آخر بنده چیزی درك نمی‌کنم.

۷/۱۵۲: «توپراق» به جای «توپراك» و درسطر ۱۱ «معتنابهی» به جای «متنابهی» و در سطور بعد «گرگانج» به جای «گرگان دژ» تصحیح شود.

۱۲/۱۵۴: «قباد» به جای «کاوات» و در سطور بعد «کوکچه» به جای «کوکچا» صحیح است.

۲۱/۱۶۸: «سر پیکان» ترکیب صحیحی نیست. واژهٔ پیکان به معنی قسمت فلزی سر تیر است و قسمت اصلی تیر چوبین است.

۱۴/۱۶۹: «جهت‌گیری» به جای «سمت‌گیری» بیشتر مصطلح است

۱/۱۷۱: نظر تولستف را از این جهت نقل می‌کنیم که اقلا یك نفر پیدا شد که بگوید آنچه تا حال کرده‌اند به غرض آلوده بوده و باید فلك را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم. او می‌نویسد: «آنچه را که انسان قبلا می‌بایست انجام می‌داد نداده؛ اکنون باید باردیگرهمان اعمال را در یك جو صلح و آشتی و همزیستی انجام دهد. در این صورت است که آدمی به مرحله‌ای از پیشرفت خواهد رسید که تمدن جهان را در سطحی برتر از تمدنهای شناخته شدهٔ گذشته و حال قرار خواهد داد.»ـ ما هم چنین امیدی داریم.

۳/۱۷۹: «ترمذ» در تمام کتب جغرافیایی ما با «ذال معجمه» ضبط شده است و یك بار هم با «زاء» ننوشته‌اند و مترجم محترم از اینجا به بعد تمام را با «زاء» نوشته‌اند که باید اصلاح گردد.

۱۶/۱۸۱: در شمال افغانستان محلی به نام «باقلان» نداریم و صحیح آن «بغلان» است.

۶/۱۸۴: معلوم نشد «خالچایان» و «کالچایان» یك محل است یا دو محل.

۱۸/۱۹۴: در بررسی کاخ «ورخشه» (= فرخشه در *تاریخ بخارا*) باز رگ تعصب «خود محوری» اروپایی جنبیده و جواهراتی را که از این کاخ بسیار قدیمی به دست آمده نشان‌دهندهٔ جزییات هنری هلنی دانسته‌اند!

۹/۱۹۵: به جای «سیت و سرمات»، «سکا و سرمت» بنویسیم بهتر است.

۱۹/۲۰۰: «تالی برزو» که در صفحات بعد نیز به همین شکل ضبط شده است صورت غلط «تل برزو» است و تل به معنی تپهٔ کوتاه است.

۷/۲۰۷: «ماری» واژه‌ای است که روسها برای «مرو» به کار می‌برند. ما ایرانیان این پایتخت قدیمی خراسان را «مرو» (به فتح میم و سکون راء و واو) تلفظ می‌کنیم؛ اما ایرانیان سمرقند نام این شهر را «مور» (به فتح میم و سکون واو) تلفظ می‌کنند و کسانی را که از مرو به سمرقند آمده‌اند «موری» (به فتح میم) می‌خوانند.

۱/۲۱۸: ضبط «کوپت داغ» به شکل «کپت داغ» بیشتر رایج است

۲۲۸/ سطر آخر: ضبط صحیح «کرهه» (واقع در شمال بین‌النهرین) «کرخه» است.

۱۴/۲۳۰: راه مشهور ابریشم را ما نمی‌شناسیم، چون در این بیست‌واند مجلد کتب مسالك اسلامی یك بار هم نام چنین جاده‌ای دیده نشده است.

پی گفتار

در بخش «پی گفتار»، فرامکین به اشکالات تحقیقات روسها و جهت‌گیری سیاسی ایشان اشاره‌ای کرده و به تندرویهای ایشان که می‌گویند آسیای مرکزی (= ورارود) خارج از ایران بوده است توجه کرده، و رویهمرفته فصلی است که به یك بار خواندن می‌ارزد.

نقدی بر استخوان‌بندی کتاب

نگارنده گرگوار فرامکین را نمی‌شناسد و از قومیت و ملیت او خبری ندارد و نمی‌داند این مأموری که برای «فصل کردن» به صحنهٔ نویسندگی و تحقیق قدم گذاشته اصلا کیست و کجایی است ولی، با در نظر گرفتن «انّ آثارنا تدلّ علینا»، او را نمی‌توان محقق و اهل مطالعه دانست بلکه او را باید مأموری سیاسی خواند که برای به کرسی نشاندن لفظ ترکستان و آسیای میانه و جمهوریهای پنجگانهٔ روسها قلم به دست گرفته است.

قرقیز و قزاق و اوزبك و ترکمن از راه رسیده ـ که هنوز هم گله‌دار و چوپان است و در حاشیهٔ شرقی و شمالی و غربی خاك «ورارود» نشسته و گروهی از ایشان را باترفندهای سیاسی از خارج به داخل شهرها کشانده‌اند ـ چگونه می‌تواند وارث تمدن چندین هزار سالهٔ ایرانی بشود؟ «قرقیز» گوسفنددار از کجا خطاط شد تا کتیبه‌های شاه فاضل را در سفید یُلان بنویسد؟ گچ‌بری و سنگ‌تراشی و معماری از کجا آموخته بود که چنین بنای عظیم را بسازد و با انواع تزیینات زینت دهد؟

امروز اوزبکان در شمال غرب «ورارود» و مغرب این سرزمین جا گرفته‌اند و وارث سمرقند و بخارا شده‌اند و خاك فرغانه و سغد را روسها به‌ایشان داده‌اند و آثاری چون تپه افراسیاب که گنجینهٔ هنرهاست و مدارسی چون مدرسهٔ الغ بیك و مدرسهٔ شیردار و مدرسهٔ طلاکاری و مسجد بی بی خانم و رصدخانهٔ الغ بیك، که به دست غیاث‌الدین جمشید کاشانی طرح‌ریزی شده، و مقبرهٔ امیر اسماعیل سامانی در بخارا، که نگین انگشتری بناهای تاریخی بخاراست، و مسجد مغاك عطاری و صدها مسجد و مدرسه و خانقاه و رباط را به اوزبکان داده‌اند و امروز اوزبك فخر می‌فروشد که پدران هنرمند او این آثار را به وجود آورده‌اند، در حالی که تا امروز زندگی او زندگی شبانی و شترداری بوده‌است. اوزبكِ تازه وارد این همه هنرهای ظریف را از کی آموخت و کدام یك از اجداد او در ساختن این بناهای عظیم اسلامی شرکت داشته‌اند؟

خاك خوارزم با شهرهای خیوه و اورگنج و کهنه اورگنج و ترمذ و دشت مرغیانه (که مرو پایتخت آن بوده است) مرده ریگ ترکمن شده است. صدها تپه در این دشت، که تعدادی از آنها به‌دست روسها حفاری شده است، گویای تمدن کهن این سرزمین است ولی فرامکین تمام آنها را بوسیده و در طبق اخلاص گذاشته و دودستی تقدیم ترکمانان کرده است و ترکمن نوکیسه و نورسیده را وارث تمدن چندین هزار ساله نموده. آیا این راه مطالعه و تحقیق و بررسی و تدقیق است؟

خلاصه، این کتاب نه تنها راهنما و راه‌گشا و راهبر نیست بلکه درست به بلدی ماند که دست ما را بگیرد و تا دل بیابانهای «قراقوم» یا «قزل قوم» ببرد و خود آنجا غیب شود و ما تنها بمانیم و خود با حیرت و وحشت و تقلا و کوشش و جوشش راه خود را پیدا کنیم.

اگر روزی قرار شود که تجدید چاپی از این کتاب به عمل آید، ابتدا باید تجدیدنظری در مطالب آن کرد و سپس فصول آن را به‌هم ریخت و با دیدی موافق حق و حقیقت نونویس نمود و اگر با استخوان‌بندی فعلی تجدیدچاپ بشود برای ایران و ایرانی‌زدایی (!) کتاب بسیار خوبی است.